

مجلسی از دیدگاه مستشرقان و ایرانشناسان



سید ابراهیم سید علوی

مقدمه

البته علاوه بر بعد علمی، فقهی و فرهنگی علامه مجلسی که مسلم نزد عام و خاص است، شخصیت سیاسی، مذهبی او بعدی دیگر بر ابعاد وجودی اش افزوده و به وی امتیاز فوق العاده بخشیده است و طبعاً دشمنیهای ویژه‌ای را نیز نسبت به وی، موجب گشته است.

محقق و نویسنده پرکار و موفق، مرحوم حاج شیخ عباس قمی، می‌نویسد: حکومت شاه سلطان حسین به سبب خمول و ضعف تدبیر او، به سستی گرائیده بود و این، مجلسی بود که چرخ حکومت را می‌گردانید و لذا پس از درگذشت وی از هم گسست و قندهار و غیره از دست برفت. (۱)

بدون تردید همین بُعد سیاسی مجلسی، برخی ایران‌شناسان و دیگر مستشرقان، این پیشقراولان و مقدم‌ال‌جیش استعمار را سخت برآشفته است و همگی، هماهنگ و با یک صدا پیشداوریه‌ها، و سوت‌عبیرها و اهانت‌هایی را نسبت به این عالم جلیل‌القدر شیعه، کرده‌اند. و چنانکه ذیلاً ملاحظه

خدمات پر دامنه و گسترده مولی محمد باقر مجلسی (رضوان الله علیه) به عالم دانش و فرهنگ با آن همه آثار چشمگیر که از خود به یادگار گذاشته، بر احدی پوشیده و پنهان نیست. او با تدوین و گردآوری مجموعه عظیم بحار الانوار، و تألیف و تصنیف کتاب گرانسنگ ملاذال‌اخیار، و شرح عالمانه اصول کافی به نام مرآة العقول و دهها کتاب اخلاقی و حدیثی دیگر که تأثیر آنها حتی مورد قبول و اذعان برخی بیگانگان نیز می‌باشد، ابعاد وجودی خود را به وضوح نشان داده است.

علامه مجلسی در بیانها و توضیحا و تعلیقه‌هایی که بر بعضی احادیث دارد و همچنین سنجش روایات اسلامی از نقطه نظر علم درایت و حدیث‌شناسی، تبحر او را در این فن و دانش، روشن می‌کند، و نیز مقام فقاها او در شرح کتاب تهذیب شیخ طوسی (طاب ثراه) بر ارباب فقه و فقاها، آشکار می‌باشد.

نظرات استاد خود را ابراز داشته و دقیقاً پای جای پای او گذارده است و در متن و پارواری مدام از وی و نظراتش یاد می‌کند.

الف: تحلیل و نقد نظرات ادوارد برون

ادوارد برون در کتاب خود «تاریخ ادبی ایران» در بخش مربوط به عهد صفویه راجع به علامه مجلسی سخن گفته و ابعاد گوناگون شخصیت سیاسی، مذهبی او را ارزیابی نموده و حتی احیاناً با تمجید و تکریم، عملکردهای او را یاد کرده است.

خواهیم کرد این خط شیطانی تا عصر حاضر نیز کشیده شده و گاه و بیگاه و به صور مختلف، آن کینه‌ها و خصومتها در بیان و قلم برخی از نویسندگان مسلمان و ایرانی هم رخ نموده است.

مثلاً مؤلف کتاب «تاریخ دوهزار و پانصد ساله ایران» می‌نویسد: این پادشاه [سلطان حسین] بسیار کم‌اراده و بی‌حال و ضعیف‌النفس بود و مراعات ظواهر دین و احترام علما و زهاد را می‌کرد. مدارس و محافل اجتماع علما در زمان وی از اماکن شریفه، مقرشیادان و مجرمین شد. شاهسلطان حسین تحت تأثر افکار و عقاید یکی از علمای معروف آن زمان، آخوند ملا محمد باقر مجلسی قرار گرفت و به از بین برد فرق مختلف اسلام از آن جمله متصوفه که اجداد خاندان صفویه بودند کوشید». (۲)

چنانکه در صفحات بعد ملاحظه خواهید کرد عبارت این نویسنده ایرانی، اقتباس و تقلیدی است از کلام سرپرسی سایکس* بلکه در واقع عین کلام او به صورت شکسته بسته در کتاب آقای عباس پرویز، انعکاس دارد.

در این میان، بررسی سخنان و داوریه‌های آقای صفا در «تاریخ ادبیات» مجالی واسع و رساله‌های مستقل می‌طلبد و ما در این مقاله، فقط به نقل و نقد سخنان سه تن از مستشرقان و ایران‌شناسان می‌پردازیم و در حد تتبع و کنکاش سریعی که به عمل آمد، سرنخ را «ادوارد گسرانویل برون» انگلیسی، دانستیم و دوتن دیگر هم متأخرتر از او و احیاناً شاگرد وی می‌باشند و چنانکه ملاحظه خواهید فرمود خصوصاً دکتر «لارنس لاکهارت»^① به طور عمده

* سایکس سرپرستی مولزورث (SYKES) ژنرال معروف انگلیسی که از دانشمندان و مورخین مطلع و نویسندگان، شمرده شده و جزو ایران‌شناسان و مستشرقین است. وی در ۱۸۶۷ م متولد شده و در موقع جنگ بین‌الملل اول (۱۹۱۴-۱۹۱۸) ریاست قوای نظامی را که انگلیسیها، در ایران به نام پلیس جنوب، تشکیل داده بودند عهده‌دار بود. او به سال ۱۹۴۵ م، در گذشته است. (رک: ابوالقاسم سبحان، فرهنگ خاورشناسان، چاپ حساب ص ۳۳۳، و غلامحسین مصاحب، دائرةالمعارف فارسی چاپ تهران، ج ۱، ص ۱۲۵۴).

① پروفسور ادوارد گرانویل برون، پسرین یامین برون، صاحب کارخانه کشتی‌سازی، از مردم نیوکاسل انگلستان، در هفتم فوریه ۱۸۶۲ م برابر هفتم شعبان ۱۲۷۸ هـ، متولد و در ۱۹۲۶ وفات یافت. او زبانهای فارسی، عربی و ترکی را به نیکویی می‌دانست و مدت‌ها در شهرهای مختلف ایران، اقامت داشته است و آثاری از خود باقی گذاشته که از آن جمله است: تاریخ ادبی ایران در چندین مجلد که توسط مترجمین متفاوت ترجمه و منتشر شده است.

② دکتر لارنس لاکهارت، متولد ۱۸۹۰ م از کارکنان شرکت نفت ایران و انگلیس و از جمله شاگردان ادوارد برون سابق الذکر است. عمده‌ترین اثر او در زمینه ایران‌شناسی کتاب «انقراض سلسله صفویه» می‌باشد که با دو ترجمه، منتشر شده: یکی توسط مصطفی قلی عماد به سال ۱۳۴۳ ش و دومی توسط دکتر اسماعیل دولتشاهی به سال ۱۳۴۴ ش.

۱۷۲۲ م به آن درجه از سختی و تسیرگی رسید و اظهار می‌دارند که فقدان چنان شخص بزرگوار ایرانی را در معرض مخاطرات گذاشت ولی اشخاصی که بیشتر دماغ تحقیق و قوه انتقاد دارند آن پیشامدها را تا درجه‌ای مربوط به سختگیرها و آزادی کشیهای او و همکارانش خواهند دانست* (۵).

و در سومین جا از کتاب مزبور می‌نویسد: ملا محمدباقر مجلسی، یکی از بزرگترین و مقتدرترین و متعصبترین مجتهدهای عصر صفویه، لازم دید که از پدر خود ملا محمدتقی مجلسی که از علمای مبرز زمان بوده و نسبت به صوفیه توجه داشته دفاع نموده بگوید: مبادا گمان بد، کسی به پدرم نماید که او از صوفیه است بلکه چنین نیست زیرا که من، معاشر با پدرم بودم سرآ وجهراً و از احوال و عقاید او مطلع می‌باشم، بلکه پدرم صوفیه را بد می‌دانست... ملا محمدباقر مجلسی برخلاف تقید و تعصب و پشت‌کار فوق‌الطافه که در چیز نویسی داشته و به فارسی با زبانی ساده و قابل فهم چیز می‌نوشته و مذهب شیعه را در میان عامه ترویج می‌نموده و صوفیه را با خشونت کامل، قتل عام می‌کرده، دارای اخلاق پسندیده نیز بوده و آثاری از مهربانی و خوش‌فطرتی او در قصص‌العلماء مذکور است...

* پس از قرائت سخن برون، عبارت صفا را در کتاب تاریخ ادبیات بخوانید و تشابه دو تعبیر نیز تعبیر دیگر مستشرقان و نویسندگان بیگانه را مشاهده کنید. «... ولی حقیقت امر آن است که یکی از چند علت خرابی کار آن پادشاه ناتوان، غلبه این مرد متعصب، سخت کش پارانیش بود». (رک: تاریخ ادبیات در ایران، ذبیح‌الله صفا، انتشارات فردوس، ۱۳۶۶، تهران، ج ۵، بخش اول، ص ۱۸۱).

مثلاً می‌نویسد: مجتهدین بزرگ شیعه از قبیل مجلسی و غیره، برای جلوگیری از مبالغه شدید و غلو کفرآمیز عوام‌الناس، زحمتهای کشیده و رسالات ساده عوام فهم به فارسی نوشته‌اند و هموطنان را از حقائق آگاه کرده‌اند، تا اطلاع از ما وقع، منحصر به طلاب زبان عربی یا فقها نباشد. (۳)

لیکن، این نویسنده انگلیسی به طور کلی و در مجموع، تخم کین پراکنده و تعبیرات خصمانه و پیشداورانه پیرامون مجلسی بزرگ، به قلم آورده است. اینک به نمونه‌هایی اشاره کرده و این حق‌دو کین را در حد توان و مجال، ریشه‌یابی می‌کنیم.

او درجائی از کتاب خود چنین می‌نویسد: «باری در عهد صفویه به جای شغراء و حکمای بزرگ، فقهای مثل مجلسی، محقق‌ثانی، شیخ حرعاملی و شیخ بهائی و غیره، به ظهور رسیدند که در بزرگی آنها شکی نیست ولیکن بی‌اندازه سخت و خشک و متعصب و متکلف بودند». (۴)

در دیگر جا از همان کتاب می‌نویسد: «در عهد ملاحسین [منظور سلطان حسین است] آخرین پادشاه صفویه که مردی خوش‌نیت و بدبخت بود علاوه بر خواجه سرایان، یک طبقه دیگر نیز نشو و نما یافت و قوی شد. اقتدار و نفوذ این طبقه چندان برای عالم روحانی یا مصالح ملی، نافع نبود. این طبقه عبارت بود از علمای روحانی بزرگ که ملا محمدباقر مجلسی قاتل صوفیه و کفار، که شخص مهیب و هول‌انگیز بود بر آنها، ریاست و برتری داشت. مریدان و معتقدان او گویند پس از فوتش (سنه ۱۱۱۱ هـ / ۱۷۰۰ - ۱۶۹۹ م) به قلیل مدتی حوادث و اغتشاشاتی رخ داد که در سال

مقصود ادوارد برون از جمله‌های دور از ادب «سخت، خشک و متعصب و متکلف» همین است که آنان در مقابل سیل فساد و آشفته‌گیهای سیاسی و فرهنگی و اجتماعی که غرب، مسبب آن است، ایستاده و سخت نسبت به آن حساسیت نشان داده و مبارزه می‌کرده‌اند.

و جمله دیگر او که می‌گوید مجلسی فردی آزادی‌کش و سختگیر بوده، همین ناراحتی را آشکار می‌سازد. گو اینکه غرب، همچنان بر شعار آزادی مطلق انسان به طور جدی و با سماجت تمام، اصرار می‌ورزد، هر چند به قیمت فدا شدن ارزشهای والای انسانی و پایمال گشتن اصول تعالیم و شرایع انبیای الهی بیانجامد.

۲- اصلاحات اجتماعی علامه مجلسی و تلاشهای ارزشمند فرهنگی او، در عصر خویش و پاکسازی جامعه از لوث متصوفه حرفهای که پیش از صفویه مطرح بوده و در زمان صفویه نیز رواج داشتند، یکی دیگر از عواملی است که آقای ادوارد برون را سخت آزرده است و لذا لبه تیز حملات و نیش کلمات خارج از نزاکت او متوجه مجلسی شده است. اینکه افکار صوفیانه و قلندرانه از روزگاران نخست در جامعه مسلمانان، چه ضایعاتی بوجود آورده است فرصتی دیگر می‌خواهد و این مقال را جای بحث از آن نیست و نیز اینکه استعمار در آستین خود چه اقطاب و مرادهایی بنپرورانده و حتی تا سرحد دین‌سازی و مذهب‌تراشی، به سود بیگانگان، آنان را پیرانگیخته و در کشورهای اسلامی پراکندگی و آشفته‌گی ایجاد نموده است، بر ارباب دانش و بصیرت پوشیده نیست.

شخصی پس از وفات، او را در خواب دید از او پرسید احوال شما در آن نشأت به چه نحو است؟ و با شما چه معامله کرده‌اند؟ مجلسی جواب داد اعمال من هیچ یک برای من فایده نبخشید به جز اینکه روزی به یک نفر یهودی یکدانه سیب دادم او مرا نجات داد» (۶).

با مطالعه و بررسی عمیق سخنان پراکنده این نویسنده انگلیسی در باره علامه مجلسی، به نتایج زیر می‌رسیم.

۱- ایشان از ظهور و بروز فقیهانی مثل شیخ بهائی، حر عاملی و مجلسی و امثالهم، سخت ناراحت بوده و در عین حال که به عظمت شخصیت آنان معترف می‌باشد، وجود ایشان را با عالم روحانیت و مصالح ملی! ناسازگار می‌داند. و این اولین نکته‌ای است که در این مورد می‌توان به آن اشاره کرد و قاطعانه گفت که عمده‌ترین سبب خشم و نفرت ادوارد برون و همپالگی‌های او همین است که وجود این بزرگان پاسدار روحانیت و ملیت، راه را بر نفوذ و سلطه مورد نظر مستعمرین به طور چشم‌گیری بسته است. ما این امر را در ادامه تاریخ، که روحانیت شیعه در عراق به صورت یک حرکت اصیل با استعمار بریتانیا و مطامع نامشروع سیاسی، اقتصادی او، همواره در مبارزه بود و در ماجرای تنباکو در ایران بطور برجسته شاهدیم و در عصر حاضر به دیدگان خود ناظر بودیم که چگونه یک فقیه فرزانه از همین سلسله جلیله فقهای نامدار شیعه، توانست در برابر غول سلطه آمریکا، این میراث خوار استعمار بریتانیا بایستد و آن را بر خاک مذلت و رسوایی بنشاند.

در روضه الصفا می‌نویسد: یکی از علما به تهمت صوفی‌گری از اصفهان اخراج گردید. (۹)

و مرحوم تنکابنی می‌نویسد: قبل از او [مجلسی] جماعت صوفیه را کثرت و غلو بود همه آنها دفع و قمع و اصول آن شجره را قلع فرمود و در امر به معروف و نهی از منکر و ترویج علم و تدریس و تألیف، او حد زمان بود. (۱۰)

۳- با اینکه ادوارد برون به خدمات علمی فرهنگی مجلسی، اذعان دارد و خود به این مزیت وجودی آن مرد علم و تقوا، اقرار و اعتراف می‌کند و احياناً با صراحت می‌نویسد که مجلسی با تألیف کتابهایی به زبان ساده فارسی، با اوهام و غلو‌گراییهای عامیانه مبارزه کرده و در گسترش فرهنگ اسلام و آشنا کردن مردم با حقایق، کوشیده است، مع ذلک با سر هم کردن یک

* در زیر تصویر پروفیسور ادوارد برون، چاپ شده در مجله ایرانشهر، سال ۴، شماره ۲ ص ۸۹، اول اردیبهشت ۱۳۰۵، این جمله آمده است: «مخلص حقیقی، ادوارد برون المسمی عند اهل الطريق بمظهر علی!»

○ کلاوس - میثائل رهر- برن، به سال ۱۹۳۸ در درسدن آلمان به دنیا آمد، او در دانشگاههای لیپزیک، هامبورگ و اسلامبول در رشتههای فلسفه و علوم اسلامی و سیاسی تحصیل کرده و از سال ۱۹۶۴ با سمت استاد یاری در دانشگاه گیسن به تدریس مشغول گردیده است. از جمله آثار اوست کتاب «نظام ایالات در عهده صوفیه».

○ پروفیسور ولادیرمینورسکی، در ششم فوریه ۱۸۷۷ م برابر ۱۲۹۴ هـ ق ولادت یافت. او در دانشکده حقوق مسکو و موسسه السنه شرقی به تحصیل پرداخت و پس از انقلاب شوروی از خدمات سیاسی روسیه دست کشید و در پاریس رحل اقامت افکند و سپس به لندن رفت و به استادی ادبیات فارسی در دانشگاه لندن نائل آمد و بالاخره در سال ۱۹۴۴ بازنشسته گردید. از جمله آثار اوست: تاریخ تبریز و سازمان اداری حکومت صفوی.

نکته قابل ذکر و درخور توجه این است که ادوارد برون، خود در سلک مستوفیه حرفهای در آمده و حتی مفتخر به دریافت مدال فقر! از سوی ایشان شده است و با جسارت و جرأت تمام خویشتن را «مظهر علی» نامیده است و همین، کافی است که او مجلسی را که سر ناسازگاری با این بازی گریها و دکان داری‌ها داشته، دشمن بدارد و او را با عبارتهای تند و نیش داری مانند قاتل صوفیه و امثال آن یاد کند.

البته، هر چند که این عمل مرحوم مجلسی، عامل حقد و کین دشمنان نسبت به وی شده، لیکن مورخان غالباً از این کار مصلحانه و خدایندانه او تجلیل و تمجید کرده‌اند.

رهر- برن[○] می‌نویسد: «طریقه صوفیه که شعار و اطوار سلسله صفویه بود از آن جمله توحید خانه که در دولتخانه آن حضرت متصل عالی قاپو بود و در هر شب مشایخ صوفیه جمع شده با خلفاء و امراء وجد کرده و یا هو می‌زدند موقوف فرموده» همه مشایخ از اصفهان اخراج شدند بدین طریق، سراسر کشور زیر نفوذ ملامحمد باقر مجلسی قرار گرفت. (۷)

مینورسکی[○] می‌نویسد: در سلطنت آخرین پادشاه صفوی، میرزا محمد باقر مجلسی که نیرویش صرف تحکیم اصول مذهب تشیع می‌گردید سعی کرد تا از بوالهوسیها و امور غریبه عرفانی اوایل صفویه، جلوگیری کند و بدین سبب با صوفیان، سختگیری داشت. غیر مؤثر بودن فعالیت خلیفه الخلفاء، آن چنانکه از تذکره الملوک بر می‌آید، همانا معلول اعمال میرزا محمد باقر مجلسی است. (۸)

حسن نیت برون هم آشکار می‌باشد. هدف او آن است که وجهه دانشمندان و فقهای اسلام را خدشه‌دار کند.

۵- ادوارد برون در کتاب دیگرش به نام «یک سال در میان ایرانیان» نشان می‌دهد که از آمدن به ایران هدف سیاسی داشته و نسبت به پیدایی مذهب پوشالی بهائیت، مأموریت داشته است. (۱۳)

ب: نقد سخن سرپرسی سایکس

از سخنان و نظرات ادوارد برون انگلیسی این پیشکسوت مستشرقان و قبله غربزدگان که بگذریم، به ایران شناس دیگری بر می‌خوریم و او سایکس انگلیسی است که همانند هم مسلکان خویش و دیگر خدمه فرهنگی استعمار، دست به تألیف زده و درباره ایران بلکه تاریخ اسلام کتاب نگاشته است.

او در بخش مربوط به سلطنت سلطان حسین صفوی، چنین اظهار نظر کرده است: دینداری و خداپرستی شاه سلطان حسین، باعث شد که ملاها و خواجهگان بر سر مسندهایی قرار گرفتند که بایستی تحت نظر و تصدی اشراف باشند و بدینسان تمامی ملت به طور خطرناکی دچار ضعف و سستی گردید. تا آن وقت که تحصن به اماکن متبرکه اختصاص داشت از این زمان، به تمام مدارس، سرایت کرد و بدین ترتیب، ساکنین این نقاط، قاتلین را به خود پناه می‌دادند. (۱۴)

چنانکه قبلاً آوردیم عبارت نویسنده ناسیونالیست ایرانی در کتاب «تاریخ دوهزاروپانصد ساله» عیناً عبارت و کلام این مستشرق انگلیسی است و بدون تردید

خواب و داستان خرافی، آن همه کار عظیم علمی، انسانی مجلسی را زیر سؤال برده و در واقع با یک تیر دو نشان زده است.

اولاً: مظلومیت اقلیت یهود را عنوان کرده و خواسته با تحریک این اقلیت و برانگیختن عواطف کاذب حقوق بشریهای غرب، فساد کند و بدین وسیله نوایای سوماش هویدا گردیده است.

ثانیاً: داستان را مثله کرده و ناقص آورده و باز شیطنت و سوء نیتش را آشکار نموده است.

اصل قصه

صاحب قصص العلماء، قصه مزبور را از رساله مرحوم طباطبائی به نام «اغلاط مشهور» نقل کرده و سپس و به دنبال آن گفته است: آقای سید محمد طباطبائی صاحب همان رساله فرموده: این خواب غلط و موضوع است و به حسب قواعد عقلیه و نقلیه از روای کاذبه است. (۱۱)

ملاحظه می‌کنید که ادوارد برون همین خواب دروغ و خرافی را از کتاب قصص العلماء نقل کرده بی‌آنکه در ذیل قصه، سخن مرحوم طباطبائی را آورده باشد. از اینجا و این مثله کردن داستان، نوعی خیانت و سوء سریره نویسنده را نشان می‌دهد.

۴- توجه دارید که بهشت فروشی از اعمال مشهور مسیحیت صلیبی و کشیشهای دنیا خوار بوده است، اما ادوارد برون، با سرهم بندی خرافای دیگر به نقل از قصص العلماء تنکابنی خرید مقامی از بهشت توسط شاهزاده محمد علی میرزا را از عالمان اسلامی، عنوان کرده (۱۲) در حالی که سستی قصه و بی‌پایگی آن، روشن و عدم

که بایستی تحت نظر و تصدی اشراف باشند، توسط ملایان اشغال شدند.

ثالثاً: سخن او در ضعف حکومت و سلطنت شاه حسین صفوی و مربوط دانستن آن، با دینداری و خداپرستی او کاملاً بی دلیل است و او شاهی بر صدق دعوی خویش ندارد، مادر صفحات آتی مذبذب بودن این سلطان ضعیف‌النفس را روشن و مدلل خواهیم کرد که فساد دربار و ابالی گری خود او در مجموع، آن چنان آشفتگی بوجود آورد که پس از وفات مجلسی بزرگ، وی قادر به جمع و جور کردن اوضاع کشور نشد.*

و رابعاً: این که در زمان سلطان حسین صفوی، مدارس همانند اماکن مقدسه دیگر، محل اشرار و قاتلین و پناهگاه آنان شده بود، سخن واضح و روشنی نیست. او در این زمینه، دچار پیش داوری آشکاری شده و کلامی بی دلیل گفته است، البته تحلیل این مسأله، فرصتی دیگر و مجالی و آسستر لازم دارد که طی آن، باید اوضاع نابسامان عهد اخیر صفوی، ارزیابی شود و ما در بررسی نظرات دکتر لا کهارت، فقط به اندکی از بسیار خواهیم پرداخت.

ج- نقد داوری‌های لا کهارت

دکتر لا کهارت، از شاگردان ادوارد برون است. او در کتاب خود بنام «انقراض سلسله صفویه» بیشتر از استادش، درباره علامه مجلسی، نظر داده و داوری کرده است

* مطالعه و بررسی عوامل انقراض صفویه و دقت در رفتار و عملکرد شاهان و درباریان و حواشی تبهکارشان بویژه افراد خائن و وطن فروش، حتی در چهارچوب همین کتب خاورشناسان، ادعای ما را اثبات می کند.

می توان گفت که آقای عباس پرویز (نویسنده کتاب مزبور)، عین کلام سایکس را اقتباس، تقلید و تکرار کرده است.

اما در سخن سایکس نیز حقه‌ها و پیشداوریها نهفته است:

اولاً: او ناشیانه نشان داده که از حکومت و قدرت ملاحا، سخت ناراحت و خشمگین است و این معنی با در نظر گرفتن این که سایکس انگلیسی از سوی حکومت بریتانیا، در جنوب ایران مسئولیتهای سیاسی داشته و از اوضاع داخلی کشور ایران و نفوذ و محبوبیت ملاحا و روحانیان، آگاه بوده است کاملاً عادی می نماید. زیرا آنان که با برنامه‌های از پیش تعیین شده، به مشرق زمین و ایران سرازیر گشته و جاده صاف کن استعمار بوده‌اند عمده‌ترین مانع بر سر راه استعمار و سیاستهای شیطانی خود را، همین فقیهان و عالمان پرنفوذ دینی می دیدند و لذا در طول زمان، و در دورانی که خاندان دست نشانده پهلوی را بر ملت ایران، تحمیل کردند همواره بدنام کردن علما و دانشمندان اسلام را هدف داشتند. و بر این اساس بوده که انگلیس پول خرج می کرده و نوکرانی را بسیج می نموده که روحانیان برجسته نهضت و رهبرانی سیاسی روحانیت را، انگلیسی بخوانند و بدینوسیله از محبوبیت آنان و نفوذ کلامشان تا حدی بکاهند و در نتیجه، به مطامع استعماری و سلطه جویانه خویش برسند.

ثانیاً: او در کلام خویش همان تز کهنه و استعماری تفکیک دین از سیاست و اصل «کار قیصر را به قیصر واگذار» را عنوان کرده و به صراحت می نویسد: مسندهایی

هر چند که سخنان او با دیگران مشابه و جملگی در حمله ناجوانمردانه به این عالم گرانقدر شیعی، هماهنگ می‌باشند.

لاکهارت می‌نویسد: «بعد از مرگ محمدباقر که در بیست و هفت رمضان ۱۱۱۰ هـ ق روی داد، دوستدارانش بقول ادوارد برون، اظهار داشتند که مدت کوتاهی بعد از مرگ او گرفتاریهایی پیش خواهد آمد...» (۱۵)

این کلام لاکهارت، نشان می‌دهد که او در تحقیقاتش کاملاً تحت تأثیر ادوارد برون است و اگرچه در جاهای دیگر احیاناً این صراحت را ندارد لیکن معلوم می‌شود که تفکرات و اندیشه‌های ادوارد برون او را تغذیه نموده و تشابه آشکاری میان نظرات او و استادش وجود دارد و حتی گاهی عبارت او عین کلام برون است.

او در جایی دیگر از همان کتاب می‌نویسد: «سلطان حسین در روز گاری که در خمسرا بسر می‌برد تحت نفوذ مجتهد بزرگ محمدباقر مجلسی که شخص با اراده‌ای بود قرار گرفته بود.» (۱۶)

و در سومین جا از کتاب مزبور می‌نویسد: «وضع دربار به علت توطئه‌ها و کشمکش‌های خواجهسرایان، بسیار آشفته بود و مهمترین دستمای که برای کسب قدرت می‌کوشید، دسته مجتهدان بود و با نفوذترین آنها محمدباقر مجلسی نام داشت.» (۱۷)

و باز می‌نویسد: «باید به خاطر داشت که شاه سلطان حسین در ایام جوانی تحت تأثیر افکار و عقاید مجتهد بزرگ محمد باقر مجلسی قرار گرفته بود. این شخص در احیای تشیع در اواخر سلسله صفویه، بیش

از همه فعالیت کرده بود. محمد باقر عقاید و افکار دیگری داشت و بسیار متعصب بود. با سنیها سخت مخالفت و عداوت می‌ورزید و چنانکه گفته‌اند در حدود هفتاد هزار نفر از آنها را به آئین تشیع در آورد. تردیدی نیست که آثار متعدد محمدباقر در این امر، تأثیر داشته، لیکن کاملاً احتمال می‌رود که بسیاری از این اشخاص در تحت فشار، دست از آئین خود برداشتند.» (۱۸)

باز در این زمینه می‌نویسد: «مبارزه مذهبی که توسط محمد باقر آغاز شد و بوسیله نوه او میرمحمد حسین ادامه یافت به صورت زجر و تعقیب کسانی در آمد که با عقاید آنان موافق نبودند.» (۱۹)

و نیز می‌نویسد: «محمد باقر مجلسی و محمد حسین و اطرافیان آنها نسبت به زردنشتیها در ایران با نهایت خشونت رفتار می‌کردند.» (۲۰)

«سراسقف آنقره چون از نفوذ محمدباقر و سایر علما آگاه بود تصور کرد که پادشاه صفوی آن قدر متعصب است که خود را دین پرور می‌نامد و طبعاً بیشتر مایل است که از امتیازات عیسویان بسکاهد، ولی وقتی سراسقف مذکور به پایتخت ایران رسید دریافت که شاه به عیسویان نظر خوبی دارد.» (۲۱)

«شاه اگر چه طبعاً رحیم دل و غیر متعصب بود ولی بدبختانه چنان سست‌عنصر بود که هرگز نمی‌توانست خواهش اشخاص متنفذی مانند محمدباقر یا محمدحسین را رد کند.» (۲۲)

نکات قابل بحث و دقت در سخنان و نظرات دکتر لاکهارت نیز فراوان است و ما فقط به چند مطلب اساسی در ارتباط با

موضوع مقاله اشاره می‌کنیم:

۱- نفوذ علما و روحانیان شیعه عموماً و علامه محمد باقر مجلسی بالخصوص بر سلطان حسین وهر پیرو راستین تشیع سرخ اگر کلیت می‌داشت و خدش‌دار نمی‌شد احتمالاً آثار مثبت فراوان باقی می‌گذاشت ولی همین اندازه هم چنانکه قبلاً گفتیم، خاورشناسان این زمینه سازان فرهنگی استعمار را سخت رنج می‌داده، آنان از این محبوبیت و مقبولیت ملی ایشان در میان توده مردم از دیر باز ناراحت‌اند.

و چون آنان را عمده‌ترین مانع بر سر راه خود دیده‌اند، در کوششهای تبلیغی خود عالمان و فقهای اسلام را همتای روحانیون مسیحیت پنداشته‌اند که احیاناً با مخالفتهای غیر منطقی‌شان با علم و دانش و اصلاح، کندی حرکت در جامعه بشری را موجب گشته‌اند و این قیاس مع‌الفارق و این شگرد تبلیغی، مع‌الأسف به سبب شرایط خاص زمانی تا حد زیادی مؤثر واقع شده و ضایعاتی را در بلاد اسلامی بوجود آورده است.

۲- احیای مکتب تشیع توسط علامه مجلسی و امثال او، مطلبی نیست که یک انسان فرهنگ دوست از آن ناراحت باشد بویژه آن که خاورشناسان خود به کوششهای فرهنگی و علمی، مجلسی معترف بوده و آثار تألیفی او را در این امر مؤثر دانسته‌اند.

آقای لا کهارت می‌نویسد: «... و چنان که گفته‌اند در حدود هفتاد هزار نفر از آنها [سنیان] را به آیین تشیع در آورد، تردیدی نیست که آثار متعدد محمد باقر در این امر تأثیر داشته...» (۲۳)

تنکابنی در قصص العلماء می‌نویسد: ملا محمد باقر را بر اسلام و مسلمین، حقوق بسیار است، چه انتشار مذهب شیعه از تألیفات آن بزرگوار شده، معروف است که چون آن بزرگوار کتاب حق‌الیقین را نوشت و آن کتاب انتشار یافت و تا به ولایت شام رسید در اطراف و توابع شامات نیز اشتهار یافت، هفتاد هزار نفر از سنیان، شیعه شدند. (۲۴)

ادوارد برون، کار علمی، فرهنگی مجلسی را تقدیس کرده و ستوده است آن جا که نوشته است: مجتهدین بزرگ شیعه از قبیل مجلسی و غیره برای جلوگیری از مبالغه شدید و غلو کفر آمیز عوام الناس زحمتها کشیده و رسالات ساده عوام فهم به فارسی نوشته‌اند. (۲۵)

بنابراین، تبلیغات سالم، منطقی و به دور از جنجال و خشونت، چه اشکالی دارد؟ آیا روشنگری بر اساس برهان و استدلال و دعوت به تعقل و تفکر، کار بسیار شریف و انسانی نیست؟ و رسالت عظیم انبیاء، همین نمی‌باشد؟

شما، اعمال خشونت بار و کارهای دور از منطق صواب امپراطوران، سلاطین، شاهان و امرای خود کماة جهان را که این خاورشناسان غالباً جیره‌خوار در بار آنان بوده‌اند و با شیوه‌های تند و دور از انسانیت و از طرق جبر و زور، مردمی را به پذیرفتن عقیده و یا ترک عقیدهای ملزم می‌کردند و برای رسیدن به قدرت و سلطنت از اعمال فشارهای ضد بشری فروگذار نبوده‌اند، با کارهای فرهنگی و انسانی عالمان متعددی چون مجلسی مقایسه نمایید، آنگاه قضاوت کنید که

کدام محکوم و کدام پسندیده و مقبول می‌باشد؟

۳- زجر و تعقیب مخالفان که این نویسنده در کتاب خود ادعا کرده از نقاط قابل بحث و بررسی است. مراد او از مخالفان: سنیان و اقلیتهای مسیحی، کلیمی و زرتشتی است و ناگفته پیداست که بیگانگان و ابرقدرتهای سلطه‌جو، همواره به اختلافات دینی دامن زده و مسأله اقلیتها را در کشورهای اسلامی حربه‌ای سیاسی و دستاویز و بهانه‌ای برای ایجاد اختلاف در داخل بلاد اسلامی، قرار داده و مدام، از آن، به عنوان ابزار تحریک و تبلیغ سود جسته‌اند.

اولاً: باید از این نویسنده و همفکرانش پرسید که مراد شما از این که محمدباقر مجلسی عقاید و افکاری دیگر داشت، چیست؟ آیا جز این است که هر کس و هر طائفه و قومی برای خود عقاید و افکار خاصی دارند. او به چه مجوز علامه مجلسی و عقاید و افکار او را زیر سؤال برده است؟ ثانیاً: ادعای او مبنی بر اعمال شکنجه نسبت به مخالفان، ادعایی است کاملاً عاری از دلیل و شاهد، نه نویسنده مزبور و نه دیگر همسنگران او دلیلی برای مدعا اقامه نکرده‌اند و فقط به احتمال کفایت نموده‌اند.

لا کهارت می‌نویسد: «.... احتمال می‌رود که بسیاری از این اشخاص، در تحت فشار، دست از آیین خود برداشتند». (۲۶)

وباز بدون ذکر مستند و دلیل، می‌نویسد: محمدباقر و محمدحسین و اطرافیان آنها، نسبت به زردشتیها در ایران، بانهایت خشونت رفتار می‌کردند». (۲۷)

و در سومین جا می‌نویسد: «تصادفاً در این ایام در نتیجه تبلیغات و نفوذ یکی از مجتهدین متعصب به نام محمدباقر مجلسی، آیین تشیع در ایران به سرعت پیش می‌رفت اگرچه دلیل محکمی در دست نداریم ولیکن می‌توان گفت این شخص متعصب بود که باعث قتل و آزار مسیحیان شد بدون آن که نظربه دارایی آنها داشته باشد». (۲۸)

ثالثاً: خاورشناسان به این، بسنده نکردند که اقلیتهای نصرانی، یهودی و زرتشتی را در ایران، مسأله کرده و همواره از این طریق به دربار شاهان فاسد رخنه کنند. بلکه به اختلاف شیعه و سنی، بیش از بقیه مسائل دامن زده و از آب گل آلود، ماهی گرفته‌اند. دکتر لا کهارت می‌نویسد: «محمدحسین که مثل پدر بزرگش محمدباقر مجلسی، مردی تنگ‌نظر و متعصب بود از فتحعلی‌خان داغستانی به علت سنی‌بودنش تنفر داشت». (۲۹)

وباز می‌نویسد: «.... عامل مذهبی دوباره ظاهر شد، زیرا متعصبان شیعی در اثر تحریکات محمدباقر مجلسی و جانشین او میرمحمدحسین، شروع به تعقیب و آزار ساکنان شیروان و داغستان کردند...» (۳۰)

قابل توجه اینکه: شما، در مجموع کتاب این نویسنده غربی، به دلیل و شاهدهی در زمینه این همه دعاوی بر نمی‌خورید.

ورابعا: سنی و یا شیعه‌کشی شاهان و امرای عثمانی و یا صفوی و یا دیگران مسأله‌ای است جدا از عملکرد عالمان دین، مثل مجلسی و چنان که از کل تاریخ صفویه بر می‌آید، عملکرد آنان مخصوص خودشان بوده و ربطی به تفکر اصیل تشیع و یا تسنن نداشته است، آنها، گاهی خود را اسلام‌پناه

این دو نمونه و نمونه‌های دیگر که نویسنده کتاب «انقراض سلسله صفویه» به صراحت ذکر کرده، نشان می‌دهد که ریشه فساد خود شاهان بوده‌اند و آنان به اندازه‌ای در تباهی و آلودگی فرو رفته بودند که امثال مجلسی هم با آن بزرگی و بزرگواری و مکانت علمی و پارسایی نتوانسته‌اند دست آنان را گرفته از منجلاب بیرونشان کنند. به یک نمونه داوری منصفانه آقای لاکهارت توجه کنید: «در مورد جنگ میان فرقه‌ها، باید گفت که این عمل، اقدام پسندیده‌ای بود زیرا این رسم را شاه عباس به منظور تفرقه انداختن میان دشمنان خود، معمول کرده بود.» (۳۴)

یک درس قرآنی

در پایان نقد و بررسی نظرات دکتر لاکهارت، مناسب است که درسی از درسهای عالی قرآنی را مطرح کنم. قرآن کریم، انسانها را به طور کلی از پیروی ظن و گمان بر حذر داشته و بویژه در مسائل فکری و عقیدتی آن را نادرست شمرده و اصل را، یقین و علم دانسته است: «ان یستیعون الا الظن وان هم الا یخرون» انعام / ۱۱۶: کافران و مشرکان جز از ظن و گمان پیروی نمی‌کنند، آنان فقط حدس می‌زنند، و احتمال می‌دهند. «ان الظن لا یغنی من الحق شیئا» یونس / ۳۶: ظن و گمان، به هیچ وجه انسان را از حق و حقیقت، بی‌نیاز نمی‌سازد.

اکنون با در نظر گرفتن این درس قرآنی تعابیر مذکور در ذیل، آقای لاکهارت را دوباره از نظر بگذرانید، آنگاه داوری کنید که آیا او و امثال او از مصادیق این آیات

و خلیفگان و متعهد به اسلام نشان داده و گاهی دیگر و بنا به اقتضای سلطنت و قدرت طلبی شان در خط ضد اسلام و مسیری مخالف سیره انبیاء حرکت کرده‌اند. (۳۱)

۴- ضد و نقیض گویی این نویسنده به حدی است که گاهی به فاصله چند سطر یا صفحه مطالبی آورده که با عقاید و افکارش، در تضاد است. گاه سلطان حسین را فردی متعصب، دیندار و دین‌پرور و تحت تأثیر محمد باقر مجلسی معرفی می‌کند و گاهی دیگر او را شرابخوار، غیر متعصب، دوستدار مسیحیان، می‌شناسد و تصریح بر مخالفت وی با مجلسی می‌نماید. اگر او دارای درایت و انصاف می‌بود، می‌توانست ریشه همه فساد را در همین دربارهای فاسد و مذبذب بودن و هوسبازیهای شاهان بداند، ولی مع‌الأسف، تعصب باطل، کوردلی و کین و عداوت مسلمین بویژه عالمان دین، او و امثال او را از حقیقت دور نگاه داشته و به این گونه بن‌بست‌ها کشانده است.

ذکر دو نمونه بارز

اینک به دو نمونه ذیل توجه کنید:

- ۱- شیخ الاسلام [مجلسی] را پیش خواند که این تشریفات را انجام دهد [شمشیر بر کمر بستن] سپس شاه از وی پرسید که به پادشاه این عمل، چه تقاضایی دارد؟ محمد باقر در پاسخ گفت امیدوار است شاه فرمانی صادر کند و نوشیدن مسکرات و جنگ میان فرقه‌ها و همچنین کبوتربازی را نهی فرماید. شاه با طیب خاطر پذیرفت. (۳۲)
- ۲- «شاه امر داده بود که فرمان او راجع به منع مسکرات اجرا نشود.» (۳۳)

قرآنی هستند یا نه؟

— «دلیل محکمی در دست نداریم ولیکن می‌توان گفت». (۳۵)

— «لیکن کاملاً احتمال می‌رود». (۳۶)

آیا ما حق نداریم بپرسیم که اگر دلیل محکمی ندارید چرا القای شبهه می‌کنید و انسانهای وارسته و پاکدامن را متهم می‌سازید و گناه شاهان فسادگستر را بر گردن عالمان متعهد می‌اندازید؟!

جمع‌بندی و پایان بحث

در خاتمه بحث، مجدداً بر این نکته تأکید می‌کنم که خط شیطانی اسلام‌زدایی توسط خاورشناسان با شیوه‌های مختلف، دنبال شده و هر چه زمان پیش رفته شگرد غربیان و نقشه‌تئوریسن‌های استعمار، هماهنگ با اصول شناخته شده علمی، روانشناختی، تعقیب گردیده است.

و در زمان ما، برخی از فارغ‌التحصیلان ایرانی در اروپا و آمریکا، این خط ویرانگر فرهنگی را گرفته و متأثر از مستشرقان و هم‌آوا با ایشان، علما و فقهای بزرگ شیعه امثال مجلسی، شیخ بهائی، خواجه نصیرطوسی، مقدس اردبیلی و دیگران را به اتهام درباری، مورد هتک قرار داده و بدینوسیله شکاف عظیم دیگری، بین نسل حاضر به وجود آوردند. (۳۷)

آنان همگی، با یک صدا، مجلسی و امثال او را به این بهانه که در دربار شاهان صفوی و غیرهم بوده‌اند، مورد حمله قرار داده، به القاء شبهه پیشداوری و ایجاد اختلاف پرداخته‌اند. در عین حال که می‌توانستند با تحلیلی صحیح و دور از غرض، وقایع و رخدادهای تاریخی را مورد مذاقه

قرار دهند و به ریشه‌یابی بپردازند، در تعیین عاملان اصلی فساد و تباهی کاملاً دچار اشتباه و حتی انحراف شده‌اند. بلکه احساس حقد و کین در این جماعت غریزه به حدی است که در ترجمه آثار خاورشناسان برای این که از قافله عقب نمانند در تعلیقه‌ها و حاشیه‌های خود باقی مانده حدس و احتمال ناشی از بغض و عداوت را آورده‌اند. مثلاً آقای دولتشاهی مترجم کتاب «انقراض سلسله صفویه» چاپ بنگاه ترجمه و نشر کتاب، در بحث حمله به مجلسی به سبب به اصطلاح، زجر و شکنجه و تعقیبی که او بر مسیحیان روا داشته می‌نویسد: شاید بتوان گفت خداوند خواسته است روح این مجتهد بزرگ را مجازات کند زیرا خانه زیبای اودر اصفهان (واقع در خیابان شیخ بهائی در غرب چهارباغ) فعلاً به صورت مدرسه دخترانه‌ای درآمده است که تحت نظارت راهبه‌های فرانسوی از فرقه سن و نسان دوپل (ST. Vincent da paul) اداره می‌شود. روضه‌خانه مجاور که محمدباقرمایل بود آن‌جا نماز بگذارد اکنون نمازخانه (Chapel) کوچکی است. (۳۸)

ختام مسک: در پایان مقال چند جمله از کلمات روشنگرانه امام فقید انقلاب اسلامی و فقیه فرزانه و آگاه، را می‌آورم:

«... این‌ها، آخوند درباری نبودند، این، اشتباهی است که بعضی از نویسندگان ما می‌کنند. این‌ها، اغراض سیاسی و دینی داشتند. نباید یک کسی که تا به گوشش خورد که مثلاً مجلسی رضوان الله علیه، محقق ثانی (رض)، شیخ بهائی (رض) با اینها

۱۳- زک: ابراهیم صفائی، مجله ارمغان، هدف سیاسی ادوارد برون در ایران، شماره دو، سال ۲۹.
 ۱۴- سرپرسی سایکس، تاریخ ایران، ترجمه فخر داعسی گیلانی، ج ۲، ص ۲۳۴. چاپ تهران ۱۳۳۵
 ۱۵- دکتر لارنس لاکهارت، انقراض سلسله صفویه، ترجمه دکتر اسماعیل دولتشاهی، ص ۸۱، چاپ بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران.

۱۶- همان کتاب، ص ۴۲.

۱۷- همان کتاب، ص ۴۹.

۱۸- همان کتاب، ص ۸۰.

۱۹- همان کتاب، ص ۸۱.

۲۰- همان کتاب، ص ۸۳.

۲۱- همان کتاب، ص ۸۶.

۲۲- همان کتاب، ص ۸۷.

۲۳- همان کتاب، ص ۸۰.

۲۴- قصص العلماء، ص ۲۰۵.

۲۵- تاریخ ادبیات ایران، ج ۴، ص ۱۶۲.

۲۶- انقراض سلسله صفویه، ص ۸۰.

۲۷- همان کتاب، ص ۸۳.

۲۸- همان کتاب، ص ۳۷.

۲۹- همان کتاب، ص ۱۳۴.

۳۰- همان کتاب، ص ۲۴۷.

۳۱- زک: سید ابراهیم سیدعلوی، نشریه کیهان فرهنگی، تشیع ایرانیان، شماره ۱۲، سال ۱۳۶۷، تهران.

۳۲- انقراض سلسله صفویه، ص ۴۳.

۳۳- همان کتاب، ص ۸۲.

۳۴- همان کتاب، ص ۴۳.

۳۵- همان کتاب، ص ۳۷.

۳۶- همان کتاب، ص ۸۰.

۳۷- با مخاطبهای آشنا، چاپ تهران.

۳۸- انقراض سلسله صفویه، ص ۸۷، پاورقی، و با مقایسه ترجمه آقای مصطفی قلی عماد با ترجمه آقای دولتشاهی که این مطلب در ترجمه فرد نخست نبود، آن را از مترجم دانستیم.

۳۹- مجموعه رهنمودهای امام خمینی، صحیفه نور، ج ۱،

ص ۲۵۹، چاپ وزارت ارشاد اسلامی، تهران.

۴۰- همان کتاب، ج ۸، ص ۸.

روابط داشته‌اند، خیال نشود که اینها، احتیاج داشتند که شاه سلطان حسین یا شاه عباس، عنایتی به آنها بکنند. این حرفها در کار نبوده. آنها مجاهده نفسیانی کرده‌اند» (۳۹)

«خواججه نصیر رفت دنبال هلاکو وامثال او، نه برای این که وزارت کند. وامثال او محقق ثانی، مرحوم مجلسی که در دستگاه صفویه بود، صفویه را آخوند کرد نه خودش را صفویه کرد» (۴۰)

یادداشتها:

۱- عباس قمی، الکنی واللقاب، ج ۳، ص ۱۲۲، چاپ قم، این عبارت شیخ نظیر عبارت تنکابنی در قصص العلماء است.

۲- عباس پرویز، تاریخ دوهزار و پانصد ساله، ج ۳، ص ۳۲، چاپ تهران.

۳- ادوارد برون، تاریخ ادبیات ایران، ترجمه رشید یاسمی، ج ۴، ص ۱۶۲، چاپ ۱۳۱۶.

۴- همان کتاب، ص ۳۷

۵- همان کتاب، ص ۱۱۵.

۶- همان کتاب، ص ۲۷۹. نیز زک: میرزا محمد تنکابنی، قصص العلماء، ص ۲۰۶، چاپ اسلامی تهران.

۷- رهبر، برون، نظام ایالات در عهد صفویه، ترجمه کیکاوس جهانداری، ص ۵۸، چاپ بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، به نقل از کتاب تاریخ طهماسبیه، ص ۱۳۱.

۸- مینو رسکی، سازمان اداری حکومت صفوی، ترجمه مسعود رجب نیاز، ص ۱۰۶، کتابفروشی زوار، تهران.

۹- زک: همان کتاب.

۱۰- میرزا محمد تنکابنی، قصص العلماء، ص ۲۰۵

۱۱- زک: همان کتاب، ص ۲۰۶.

۱۲- تاریخ ادبیات، برون، ج ۴، ص ۲۶۲.